

مولای درز فلسفه

اردلان عطارپور

نشر علم
تهران-۱۳۹۱

سرشناسه	: عطاریپور، اردلان، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور	: مولای درز فلسفه / اردلان عطاریپور.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علم، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۲ ص.
شابک	: 1 - 363 - 224 - 964 - 978
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
موضوع	: فیلسوفان -- لطیفه، هجو و طنز
موضوع	: دانشمندان -- لطیفه، هجو و طنز
موضوع	: طنز فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۰ م ۸۳/ع B۶۸
رده بندی دیویی	: ۱۰۲/۰۰
شماره کتابشناس ملی	: ۲۵۹۲۷۲۸



نشر

مولای درز فلسفه

اردلان عطاریپور

چاپ اول نشر علم، ۱۳۹۱

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

لبنوگرافی: باختر

چاپ: جاووشگران نقش

مرکز پخش علم: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۱ - ۳۶۳ - ۲۲۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸

- ۷ پیش از گفتار
- ۹ پیشگفتار
- ۱۳ یافتم، یافتم (درباره ارشمیدس)
- ۱۷ فیلسوف گریان (درباره هراکلیت)
- ۲۱ جام شوکران (درباره سقراط)
- ۲۵ می چسبید (درباره دیوژن)
- ۲۹ از یک مُثُل و ایده (درباره افلاطون)
- ۳۳ دوستاناران حقیقت (درباره ارسطو)
- ۳۷ قبولش داره (درباره ماکیاولی)
- ۴۱ اسب در طویل (درباره فرانسیس بیکن)
- ۴۵ گردش داریم تا گردش (درباره گالیله)
- ۴۹ گرگ انسان (درباره توماس هابز)
- ۵۳ فکر می کنم، پس نیستم (درباره دکارت)
- ۵۷ خیلی با معرفت بود (درباره ولتر)
- ۶۱ حوله بدهید (درباره روسو)

- بازار مکاره (درباره کانت) ۶۵
- ماجرای کشف نیروی جاذبه (درباره نیوتن) ۶۹
- واقعیت، معقول است (درباره هگل) ۷۳
- شلاق و زنان (درباره نیچه) ۷۷
- بایاهاون میمون بوده (درباره داروین) ۸۱
- افکار خوشمزّه (درباره مارکس) ۸۵
- نسبی است (درباره اینشتین) ۸۹
- موبایل و آینده (آینده مردان از نظر ویل دورانت) ۹۳
- در نشریات ۹۷

پیش از گفتار

تاریخ فلسفه و علم با نام بیست-سی حکیم و فیلسوف فرین شده است، و آنچه بخصوص از این افراد یا درباره این افراد ملکه ذهن عام و خاص است عبارات یا حکایاتی است که اغلب یا متأثر از زندگی آن بزرگان است و یا لب اندیشه‌های آنان را نشان می‌دهد، و به مرور زمان رنگی از «تقدس» به خود گرفته‌اند. نگاهی دیگر با توجه به مسائل عمومی‌تر و توأم با نقد و طنز به آن عبارات و حکایات، کاری است که در این کتاب

کوچک شده است، طوری که چه بسا با لبخند بتوان لحظاتی روی عبارتی تأمل کرد.

جای انکار نیست که می‌شد بر فهرست حکماء و فلاسفه افزود، اما بعضی از بزرگان نه عبارت مشهوری دارند، نه حکایتی از آنها بر سر زبان‌هاست، تا با نگاه دیگری به آنها پرداخته و طنزشان معلوم شود...

همچنین ناشر پیشنهاد کرد بعضی از طنزهایم را که برای نشریات نوشته‌ام یا در آنها به چاپ رسیده، در آخر کتاب اضافه کنم. موافقت کردم. اما برای آنکه بین متن اصلی کتاب و آن طنزها فاصله‌ای بیفتد، آنها را زیر عنوان «در نشریات» آورده‌ام تا از متن اصلی جداتر شود.

ا.ع

پیشگفتار

دکارت گفته است: هیچ چیز در دنیا بهتر از «عقل» تقسیم نشده است، چون هرکسی فکر می‌کند بیشتر از بقیه دارد.

اما حکیم دیگری گفت: هیچ چیز در دنیا بهتر از «عقل» تقسیم نشده بود، اگر هرکسی فکر می‌کرد کمتر از بقیه دارد.

البته شاید این جواری مرافعه و دعوای کمتری بود. اما در هر صورت هر کسی حق دارد عقل خودش را بیشتر از بقیه بداند، چراکه دست کم

یک نفر عقلش بیشتر از بقیه است و این مسأله منتفی نیست که آن یک نفر چه بسا من باشم. البته زیادی عقل و دانش هم که چیز خوبی نیست، چنانکه طبق تورات حضرت آدم و حوا تا آن وقت که از میوه درخت معرفت نخورده بودند شاد و شنگول در بهشت زندگی می کردند، و فقط بعد از گاز زدن آن میوه بود که خود، نوه، نبیره، ندیده، نشنیده و من و شما و همه را بدبخت کردند. این مطلب را من نمی گویم. فلاسفه هم می گویند. مثلاً یونانی که وجود ماده و جهان عینی و همه چیز را به کلی نفی می کرد، بدبختی فلاسفه را خیلی عیان می دید که گفت «از آنجا که فلسفه جز مطالعه حکمت و حقیقت نیست، توقع ما این است که فلاسفه دارای سکون و ثبات نفس و معلوماتی بسیار روشن باشند و حال آنکه این عوام الناس هستند که اغلب آلوده خیال ترند.»

چارلز شولز همین مطلب را این چوری گفته است: در زندگی نه هدفی دارم، نه مسیری، نه منظوری، و نه حتی معنایی. با این همه شادم و این نشان می دهد که یک جای کار ایراد دارم. سقراط نیز گفته است: زن بگیرد. اگر خوب بود، خوشبخت می شوید و اگر بد بود فیلسوف می شوید.

از گفته سقراط خیلی ساده نتیجه می شود که فیلسوفی مترادف با بدبختی است، چنان که تالس آنقدر که سرش به آسمان بود و رصد می کرد در چاه افتاد! اینها را فقط فلاسفه نمی دانند، مردم عادی هم می دانند که درآورده اند «طلبه ای برای خرید هیزم به دکان علافی رفت، گفت: ای مردک حطب فروش این هیزم هایی که از بیابان خدا با ریسمان

موسی در خر عیسی استوار کرده‌ای یک من شرعی به چند درهم بغلی می‌فروشی؟ مرد علاف گفت: اگر هیزم می‌خواهی هر منی شش ریال و اگر فلسفه می‌بافی... مدرسه نزدیک است»

شور زندگی و دانستن حقیقت، چه بسا جورِ هم نباشند، برای همین بعضی وقت‌ها دروغ مصلحت‌آمیز می‌گوییم و یا با پنهان کردن حقیقت سبب خیری می‌شویم. اگر زن لوط کنجکاو نبود و برنمی‌گشت تا ببیند به سر قومش چه آمده، شاید تا سال‌ها صحیح و سالم و رستگار زندگی می‌کرد. اینجاست که اجداد ما گفته‌اند «حقیقت، تلخ است» و ما کمتر می‌توانیم چشم در چشم آن ببینیم، کما اینکه وقتی اتومبیلی نزدیک است به ما بزند چشمهای مان را می‌بندیم. چه کسی است که مرگ خود را باور کند، یا اینکه مثلاً ممکن است روزی روزگاری شل شود. اما هرکسی فکر می‌کند تا چند سال دیگر به پول و پله‌ای خواهد رسید. همه به امید زنده‌اند، که اگر سرابی نباشد از تشنگی می‌میریم، و ندیدم آدمی را که گاه‌گاه هم شده از لذت دیدن سراب محروم باشد که گفته‌اند «وصف العیش نصف العیش» و فرانسویس بیکن به ظاهر جامع‌تر می‌دید که می‌گفت: امید، صبحانه لذیذ و شام بدی است.

گرسنه‌ای گفت: حالا تا شام!

حکیمی گفت: هرکس تشنه است و گلویش خشک است و لاله آب می‌زند، چه بسا سراب را جای آب ببیند. همان‌طور فیلسوفی که تشنه حقیقت است چه بسا خوابش را ببیند...

بالاخره این جمله طنز و نغز را نمی‌دانم از کیست که نگران آنچه
نمی‌دانی نباش، نگران چیزهایی باش که فکر می‌کنی می‌دانی!

www.ketab.ir